

The Theory of Essentiality of the Relationship between Words and Meanings and its Impact on Jurisprudential Proposition

Mohammad Daneshnahad ^{1*}, Mohammad
Hasan Vakili ²

1-Assistant Professor, Department of Theology, Faculty
of Humanities, Yasouj University, Yasouj, Iran.

2- Graduated from the 4th level of theology, majoring in
theology, Institute of Strategic Studies of Islamic
Sciences and Education, Mashhad District, Mashhad,
Iran.

Received Date: 2022/03/01

Accepted Date: 2022/06/01

Abstract

The relationship between words and meanings is one of the topics of linguistics, and discovering the reality of such a relationship can lead to very important results in jurisprudence. The *uṣūlīs* (scholars of principles of jurisprudence) have dealt with this issue in the section on words discourses. There are three categories to be considered according to the validity of the relationship between words and meanings: devising, commitment and conjunction. Each one of these theories has their advantages and disadvantages. The findings of this research, which was carried out with a descriptive-analytical method and with reference to library sources, show that the relationship between words and meanings after being devised by the deviser is an inherent matter. The proof of the correctness of this theory is prompting of real favorable and unfavorable effects on words, without the need for the deviser to be aware of the inherent relationship between the words and the meanings.

Keywords: word, meaning, relationship between words and meanings, jurisprudential proposition.

نظریه ذاتی بودن رابطه لفظ و معنا و تأثیر آن بر گزاره‌های فقهی

محمد دانش‌نهاد ^{۱*}، محمد حسن وکیلی ^۲

۱- استادیار، رشته الهیات، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

۲- دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه، رشته الهیات، موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام حوزه مشهد، مشهد، ایران.

دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۱۰

پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۳/۱۱

چکیده

رابطه لفظ و معنا یکی از مباحث زبان‌شناسی است که کشف حقیقت آن نتایج مهمی در استنباط فقهی دارد. اصولیون در بخش مباحث الفاظ به این موضوع پرداخته‌اند. براساس اعتباری بودن رابطه لفظ و معنا سه وضعیت قابل تصور است: وضع، تعهد و اقتران. هر یک از این نظریه‌ها دارای مزایا و معایبی هستند. یافته‌های این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای انجام شده، نشان می‌دهد که رابطه لفظ و معنا پس از وضع واضح امری ذاتی است. شاهد بر درستی این نظریه، ترتب آثار واقعی مطلوب و نامطلوب بر الفاظ است، بدون این که لازم باشد وضع نسبت از نسبت ذاتی لفظ و معنا آگاه باشد.

واژگان کلیدی: لفظ، معنا، رابطه لفظ و معنا، گزاره فقهی

مقدمه

یکی از مباحث بسیار مهم در علم زبان‌شناسی آن است که چه رابطه‌ای میان لفظ و معنا وجود دارد؟ به‌طور کلی در این زمینه دو نظریه در میان اصولیان وجود دارد به این صورت که: برخی قائل به ذاتی بودن ارتباط لفظ و معنا هستند، به‌گونه‌ای که هرگاه لفظی خاص به مخاطب منتقل گردد، معنایی خاص در ذهنش پدید می‌آید و چنین رابطه‌ای نیز به جهت ذاتی بودن ارتباط، تخلف‌پذیر نیست؛ نظریه‌ی دیگر به جهت اشکالاتی که بر نظریه اول وارد گردیده است به انکار آن پرداخته است و اعتبار لفظ و معنا را اعتباری دانسته است. اگرچه اشکالاتی مسلم بر نظریه اول وارد است؛ اما نظریه دوم که اقسام مختلفی را به خود اختصاص داده است نیز مصون از اشکالات نبوده و گاه به اشکالات بیشتری دچار گردیده است. به نظر می‌رسد که در هر کدام از این نظریات در کنار نقاط ضعف، نقاط قوتی نیز یافت می‌شود به‌گونه‌ای که نظریه جدیدی را می‌توان ارائه نمود که بهره‌مند از نقاط مثبت هر دو نظریه باشد و در عین حال از اشکالات هر یک از این دو نظریه مصون باشد. در این تحقیق ابتدا مراحل دلالات تصدیقی کلام مورد بحث قرار می‌گیرد تا دلالات تصدیقی لازم برای استنباط احکام از وضوح بیشتری برخوردار گردد. پس از آن نظریات در باب کیفیت ارتباط لفظ و معنا مطرح می‌گردد و اشکالات هر یک جداگانه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در گام نهایی نظریه رابطه تکوینی لفظ و معنا در سه بخش مورد تبیین قرار می‌گیرد.

پیشینه تحقیق

تاکنون مقالاتی در رابطه با کیفیت ارتباط لفظ و معنا به رشته تحریر در آمده است. برخی به تأثیر و تأثرات لفظ و معنا بر یکدیگر در زبان فارسی پرداخته‌اند بدون آن‌که سنخ ارتباط لفظ و معنا را تبیین نمایند (امامی، ۱۳۹۷) برخی دیگر رابطه لفظ و معنا را در ساختار نظم‌آهنگ قرآن کریم مورد بررسی قرار داده‌اند (خوش‌منش، ۱۳۹۶) و در نهایت برخی نیز به نحوه ارتباط لفظ و معنا از دیدگاه آخوند خراسانی پرداخته (اصغریور، ۱۳۹۸) و یا آن‌که مبانی معنا شناختی و نحوه ارتباط لفظ و معنا را در

حقوق اسلامی مورد بحث قرار داده‌اند (افشار، ۱۳۹۳). آنچه تحقیق پیش‌رو را متمایز از سایر پژوهش‌ها می‌گرداند آن است که به تفصیل اقوال اصولیون در باب نحوه ارتباط لفظ و معنا را تبیین و مورد نقد قرار می‌دهد و پس از آن نظریه‌ای نوین که همان رابطه تکوینی لفظ و معنا با یکدیگر است، را ارائه می‌نماید.

۱- مراحل دلالات تصدیقی کلام

دلالات تصدیقی کلام دارای مراحل زیر است:

۱-۱- اراده استعمالی و اخطار المعنا

اراده استعمالی تابع این است که مستعمل تصور می‌کند از طریق الفاظی خاص می‌تواند معنای خودش را به مخاطب منتقل کند. مثلاً در جایی که شخص فارسی‌زبان با عرب‌زبانی که فارسی نمی‌داند مزاح می‌کند اراده استعمالی و دلالت تصدیقی حاصل شده یعنی عرب زبان فهمیده که فارسی‌زبان اراده نموده است که معنایی را به ذهن وی منتقل نماید ولی دلالت تصدیقی را که از معنای مستقیم لفظ به‌دست می‌آید، متوجه نشده است (صدر، ۱۴۱۸، ۲۰۷/۱-۲۰۸)؛ اما در برخی موارد گوینده علاوه بر گفتن الفاظ، قصد نموده که معانی را به ذهن مخاطب انتقال دهد (اسلامی، ۱۳۸۷، ۱۹۰/۱). این دو مرحله هم در تصورات و هم در تصدیقات موجود است و اختصاصی به تصدیقات ندارد؛ چراکه ممکن است شخص کلمه‌ای مفرد را به‌کار ببرد و این دو تصدیق یعنی اراده استعمالی و اخطار المعنا حاصل شوند مثلاً اگر شخصی لفظ «گل» را بگوید اجمالاً فهمیده می‌شود که قصد اخطار المعنا را در نزد سامع داشته است؛ اما این که قصد خطور دادن چه معنایی را داشته بستگی به ادامه عبارت وی دارد. در چنین مواردی گوینده ممکن است قصد هزل و شوخی کند ولی به هر حال اراده استعمالی و تصدیق به این که قصد اخطار المعنا به ذهن شنونده داشته، موجود است (سبحانی، ۱۴۲۴، ۹۸/۱).

برای پدید آمدن استعمال در اراده استعمالی شرط نیست که حتماً به‌صورت جمله باشد، بلکه در مفرد هم هست ولی در علوم اسلامی همچون فقه و اصول فقه، جملات کامل محل ابتلا است که بخشی

از آن اراده استعمالی و بخشی از آن اراده جدی است (اراک، ۱۳۷۵، ۶۱/۱) که مصداقاً این‌طور است و گرنه مفهوماً اراده استعمالی دایره‌اش محدود به جملات کامل نمی‌شود.

۲-۱- ابراز حالت نفسانی

جملات به حسب انواع جمله به خبری و انشائی تقسیم می‌گردد. جمله انشائی خود به دو نوع تقسیم می‌گردد که گاهی ابراز حالت نفسانی در آن موجود است مثل تمنی و ترجی، گاهی ایجاد عقد و ایقاع است که به وجود آوردن امری اعتباری است. مرحله دوم از مراحل دلالت مربوط به ابراز حالت نفسانی است که از طریق قرائن و شواهدی که گوینده به همراه دارد (قرینه حالی) تصدیق می‌شود به این صورت که متکلم از طریق الفاظ اراده نموده، معانی را به ذهن مخاطب خطور دهد و آگاهی خود را از مطلبی ابراز کند (ابراز حالت نفسانی) که در جملات خبریه به این شیوه است و در جملات انشائی در قالب اجرای عقد یا ایقاع حالت نفسانی خود را ابراز می‌نماید. در تمام جملات خبری محتوا همراه با ابراز اعتقاد گوینده به مخاطب منتقل می‌شود. جمله خبریه حقیقتش ابراز اعتقاد و ابراز ما فی الضمیر است؛ اما جملات انشائیه حقیقتش این‌گونه نیست. جمله خبریه یک حالت شوخی و یک حالت جدی دارد که شوخی مربوط به مرحله استعمالی است و جدی مربوط به اراده جدی است (نجم آبادی، ۱۳۸۰، ۱۴۳/۲).

۳-۱- اراده جدی و مطابقت محتوا با واقع

پس از تحقق ابراز ما فی الضمیر از طریق الفاظ این سؤال پدید می‌آید که آیا متکلم واقعاً در مقام بیان این کلام بوده یا این‌که به جهت ضرورت و مصلحت چنین مطلبی را گفته است؟ گاهی کلام متکلم جدی است؛ اما مطلب گفته شده اگرچه در آن هزل و شوخی یافت نمی‌شود؛ اما باز هم کلام مذکور جدی نیست به این معنا که متکلم به جهت شرایط خاصی چنین کلامی را گفته و در واقع به آن اعتقادی ندارد (مشکینی اردبیلی، ۱۳۷۴، ۳۰). مثلاً در موارد تقیه متکلم هزل و شوخی در کلامش یافت نمی‌شود بلکه جدی است ولی ممکن است به آن اعتقاد نداشته باشد. در موارد کذب واقعاً ابراز عقیده

می‌کند و خود را این‌طور نشان می‌دهد ولی پس از آن پشت صحنه‌اش را هم بایستی مشاهده نمود که آیا حقیقتاً همان‌طوری که گفته است، می‌باشد یا نه؟ گاهی نیز اراده استعمالی داشته به‌گونه‌ای که به‌دنبال اخطار معنا بوده، علاوه بر این اراده جدی هم داشته و می‌خواسته ابراز کند که چنین طلبی یا تمنایی دارد ولی مخاطب هنوز نمی‌داند که با حقیقت مطابق است یا نه؟ و آیا واقعاً در درونش اعتقاد یا طلبی هست؟ گاهی نیز اوقات از طریق قرائن خارجی می‌توان اعتقاد مطابق با واقع را دریافت مثلاً کسی که در شرایطی است که داعی خارجی و درونی بر کذب ندارد یعنی نه راست گفتن موجب فقدان مصلحتی برای او می‌گردد و نه ذات متکلم به‌گونه‌ای است که در درون خود نیازی به دروغ گفتن احساس کند، در چنین حالتی مطابقت کلام متکلم با واقع به‌دست می‌آید.

برخی از اصولیون برای کشف مطابقت کلام متکلم با واقع و به‌عبارت دیگر تطابق اراده استعمالی و اراده جدی از اصالة الحقیقه استفاده می‌نمایند که اصلی عقلایی است (طباطبایی قمی، ۱۳۷۱، ۳۴۷/۱)؛ اما به‌نظر می‌رسد که عقلاً در تمام شرایط چنین اصلی را جاری نمی‌کنند بلکه این اصل زمانی جاری می‌گردد که داعی و انگیزه‌ای برای عدم تطابق اراده استعمالی با اراده جدی وجود نداشته باشد. لذا از طریق کشف عدم داعی می‌توان به عقیده واقعی متکلم و حال درونی‌اش دست یافت که در اینجا مراد جدی به معنای جدی آن پدید می‌آید؛ چراکه دو مرتبه برای مراد جدی می‌توان لحاظ نمود که مرتبه‌ای از آن مراد جدی است که در موارد تقیه و عدم تقیه؛ صدق و کذب مشترک است و مرتبه دیگر آن در جایی است که تنها در موارد صدق و عدم تقیه است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۱، ۵۷۳/۱). این نکته تنها مختص صدق و کذب نیست بلکه گاهی در مورد مصلحت تدریجی بودن بیان احکام (عاملی، ۱۴۱۴، ۳۷۴) نیز مطرح می‌گردد. در موارد تدریجی بودن گوینده مسائلی را می‌گوید بدون آنکه در آن هزل و شوخی باشد ولی خود به آنچه می‌گوید به‌عنوان نظر نهایی باور ندارد و فعلاً به جهت همراهی با توان مخاطب اموری را بیان می‌نماید که حد فاصل مکلف و غرض‌نهایی است (ملکی میانجی، ۱۴۱۴، ۱۶۸/۱)؛ لذا تمام احکام را یک‌باره بیان نمی‌نماید، چنان‌که در نحوه حرمت شراب می‌توان چنین تدریجی را مشاهده نمود که ابتدا شراب را در موضع‌های خاصی حرام نمودند همچون هنگام اقامه نماز،

که در زمان چنین اعلامی غرض نهایی شارع حرمت شراب در تمام مواضع بوده است؛ اما به جهت همراه نمودن مخاطب با خود، فعلاً احکامی را بیان می‌نماید که اغراض میانی شارع را تأمین می‌نماید نه اغراض نهایی‌اش را. لذا مفاد احکام میانی به لحاظ اغراض نهایی شارع موضوعیت ندارد و به تعبیر شارع به آن اعتقادی ندارد بلکه تنها طریقی برای مهیا نمودن مکلف در جهت نیل به غرض نهایی شارع است (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ۳۳۹/۸).

از این مرحله می‌توان به تفاوت مراحل دلالتی خبر و انشاء دست یافت، برای این‌که در انشاء موضوع همان حالت نفسانی گوینده است که وقتی در نفس شخص طلب هست اثر بر همان طلب بار می‌گردد که گاهی تنها بر ابراز برمی‌گردد و گاهی بر تمنی و طلب واقعی شخص؛ اما در خبر یک مرحله افزون‌تر موجود است که از این اعتقاد گوینده پلی به واقع زده می‌شود ولی در فعل انشایی حالت نفسانی گوینده بروز می‌یابد که ممکن است مخاطب در مقابل آن منفعل گردد یا ننگردد (فانی، ۱۴۰۱، ۷۱/۱).

اگر شخص مبین احکام، معصوم باشد اعتقادش با واقع یکی است و کذب خبری ندارد. در بسیاری از موارد گوینده آنچه می‌گوید با اعتقادش ناسازگار است که یا کذب قبیح یا کذب دارای مصلحت یا تقیه و یا غیر آن است که در واقع تقیه یکی از مصادیق کذب دارای مصلحت است، چنان‌که در اکراه نیز گاهی قصد اخطار المعنا، ابراز و ایقاع دارد ولی در درونش این چنین نیست. امام معصوم هر جا حکم تدریجی را بیان می‌نماید چون اعتقادش با واقع عین هم است لذا اعتقادی به آن حکم تدریجی به عنوان غرض نهایی شارع ندارند بلکه تنها آن را طریقی برای رسیدن به غرض نهایی شارع می‌داند.

۴-۱ - باور مخاطب نسبت به تطابق محتوا با واقع

هدف نهایی گوینده باور محتوا توسط مخاطب است (ایروانی، ۱۴۲۲، ۱۰/۱). گاهی متکلم تردید دارد که مخاطب مطلبش را قبول می‌کند یا نه، ولی به جهت آنکه مخاطب کلامش را قبول نماید به طرق گوناگون تأکید می‌نماید تا مخاطب قبول کند؛ لذا مطلب خود را با اموری همچون تکرار نمودن، قسم

خوردن و شاهد آوردن همراه می‌کند؛ اما زمانی که متکلم یقین نماید مخاطب کلامش را در هیچ صورتی قبول نمی‌کند، هیچ‌گاه اقدام به بیان مطلبی برای او نمی‌نماید.

سؤالی که در اینجا طرح می‌گردد آن است که تصدیق قطعی یا ظنی مخاطب نسبت به مطلب گوینده چگونه حاصل می‌شود؟ این تصدیق از آنجا که بدیهی، اولی، متواتر، تجربی و حدسی نیست؛ لذا نیازمند استدلال است که از طرقی همچون قیاس، استقرا و تمثیل صورت می‌پذیرد (حلی، ۱۳۹۴، ۱۶۲؛ رازی، ۱۳۹۴، ۳۸۲). تصدیق مخاطب نسبت به کلام گوینده را می‌توان محصول قیاس دانست بدین صورت که برای رسیدن به تصدیق نهایی و تطابق کلام با واقع، تصدیق‌های پیشین را بایستی ملاحظه نمود که گوینده قصد بیان مطلبی را دارد؛ و این مطلب به مخاطب منتقل گردیده بدون آن‌که در آن هزل و شوخی باشد؛ واقعاً متکلم به آن اعتقاد دارد و داعی درونی و خارجی بر مخالفت آن با واقع وجود ندارد (فانی، ۱۴۰۱، ق، ۱/۲۴)؛ اعتقاد این شخص نسبت به مطلبی که می‌گوید نشانه صدق است یعنی در مطلب گوینده علاوه بر صدق مخبری، صدق خبری هم هست و در این مسأله اشتباهی نمی‌کند. پس لابد این مطلب راست و مطابق با واقع است. به‌عنوان نمونه اگر زید خبر از رفتن حسن بدهد از دو جمله به صدق خبر می‌توان پی برد: ۱- زید چنین مطلبی را گفته است. ۲- نظرش در این مورد درست بوده، بنابراین حقیقتاً زید رفته است. جمله اول محصول قیاس‌های قبلی است که شخص بیدار بوده، قصد اخطار معنا از طریق لفظ را به صورت جدی داشته است. لذا به این نتیجه می‌توان دست یافت که زید حقیقتاً خبر از رفتن حسن داده است.

۲- دلالات تصدیقی لازم برای استنباط احکام

آنچه در علوم اسلامی همچون فقه و اصول فقه بدان برای استنباط احکام نیاز است شامل مواردی همچون مرحله چهارم از مراحل پیشین دلالت نمی‌شود؛ چراکه متکلم خداوند و اولیاء الهی هستند که به جهت عصمت در کلام (ابن بابویه، ۱۴۱۴، ق، ۹۶) احتیاجی نیست که ابتدا معلوم شود مطلبی را بیان نموده‌اند تا پس از آن صدق بودنش را جستجو نمود. لذا خداوند متعال و اولیاء الهی برای بیان مطالب خود فارغ از جهات بلاغی نیازی به تأکید ندارند و تنها متکلمان عادی نیاز به تأکید دارند تا مطلبشان

مورد قبول مخاطب قرار گیرد؛ زیرا تأکید بسیار نشانه ضریب اطمینان گوینده نسبت به مطلبی است که می‌گوید و هرچه موارد تأکید بیشتر شود ضریب اطمینان گوینده بیشتر به مخاطب منتقل می‌گردد و مخاطب بیشتر قبول می‌کند؛ چراکه اگر مطلب غلط بود یا تردیدی در آن وجود می‌داشت به این مقدار تأکید نمی‌کرد. لذا تأکید گوینده موجب تصدیق به واقع توسط مخاطب می‌گردد. در خبر معصوم تنها به تصدیق در مرحله سوم نیاز است به گونه‌ای که باید احراز نمود که مطلب بیان شده علاوه بر قصد جدی مخاطب همراه با عدم داعی بیرونی همچون مصلحت تدریجی بودن احکام یا تقیه (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۱۵۸/۱۳) بوده است.

در میان مراحل دلالت تصدیقی به مرحله اول نیز نیازی نمی‌باشد؛ زیرا چنین دلالتی به لفظ ارتباطی ندارد و لفظ واسطه در دلالت نیست بلکه دالّ بر حالت متکلم است که قصد انتقال معنا را به مخاطب دارد به گونه‌ای که حتی ممکن است لفظ شنیده نشود و از دور احساس شود که گوینده چیزی را بیان می‌نماید. از آنجا که دلالت تصدیقی دوم در مفردات نیز می‌آید (صدر، ۱۴۱۸ق، ۲۰۷/۱) فعلاً محل بحث نیست بلکه محل بحث دلالت تصدیقی در مراحل سوم و چهارم است یعنی جایی که جمله شکل می‌گیرد تا از طریق آن مفادی منتقل گردد که به آن اصل عدم قرینه یا اصل عدم تقیه ضمیمه می‌گردد تا مقصود و منظور امام معصوم حاصل شود که در واقع در صورت دستیابی به آن به واقعیت دست یافته است. علم رجال (نجاشی، ۱۳۶۵؛ طوسی، ۱۳۷۳) متکفل مرحله پنجم است که صادق و ضابط بودن راوی را نشان دهد که اگر اعتقاد راوی این گونه است چنین اعتقادی با واقع نیز مطابقت دارد یا نه؟ مثلاً کسی که از زراره نقل می‌کند آیا واقعاً زراره هم این چنین بیان نموده است یا نه، و یا این که اگر زراره به این صورت از امام معصوم نقل کرده، آیا امام معصوم هم این طور بیان نموده است؟

۳- نظریات در باب کیفیت ارتباط لفظ و معنا

درباره رابطه لفظ و معنا نظریات گوناگونی مطرح گردیده است که به طور کلی بر اساس ذاتی بودن یا نبودن رابطه لفظ و معنا می‌توان در ذیل دو نظریه بررسی نمود.

۳-۱- ذاتی بودن دلالت الفاظ بر معانی

نظریه ذاتی بودن دلالت الفاظ بر معانی ابتدا توسط ادبا بیان گردیده است که به جهت محفوظ ماندن عمل واضع از ترجیح بلامرجح به چنین نظریه‌ای قائل گردیده‌اند؛ چرا که قرار دادن لفظ در برابر معنا فعلی اختیاری است که از انسان صادر می‌گردد و از آنجا که فاعل مختار یکی از دو طرف را بر دیگری از طریق مرجح ترجیح می‌دهد بایستی قائل به وجود رابطه ذاتی میان لفظ و معنا گردید؛ چرا که مرجحی دیگر در این زمینه یافت نمی‌شود (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ۱/۴۴). ذاتی بودن چنین رابطه‌ای نیز بدین معنا است که هرگاه لفظی خاص شنیده شود معنایی خاص نیز به ذهن خطور می‌کند بدون آنکه چنین امری تخلف‌پذیر باشد.

۳-۱-۱- نظریه ادبا در باب ذاتی بودن رابطه لفظ و معنا

مدعای نظریه ادبا آن است که نه تنها رابطه ذاتی میان لفظ و معنا وجود دارد بلکه علاوه بر آن چنین رابطه‌ای بی‌نیاز از علم به وضع است و در عین حال افراد ناآگاه نسبت به وضع که در شرایط محیطی خاصی قرار دارند آن معنا را درمی‌یابند. چنانچه ممکن است لفظی مربوط به عرب جاهلی باشد و شخصی که متعلق به چنین فرهنگی است ممکن است با توجه به امیال و غرائز و شرایط روحی متعلق به فرهنگ خود ناخودآگاه از طریق آن لفظ به معنای خاصی منتقل گردد ولو آنکه از وضع، واضع و معنای لفظ آگاه نباشد؛ چراکه لفظ ارتکازاً با این معنا تناسبی دارد. آنچه به ادبا استناد داده شده این است که در فضاهایی که افراد طبیعتشان سالم و دست نخورده است معمولاً مناسبت‌های ذاتی وجود دارد (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ۱/۴۴). چنانچه در زبان، استفاده از برخی حروف در معنای خاصی بیشتر است؛ اما این موارد دلالت‌ساز نیست و تنها اشعار و اشاره دارد. طبیعت دست نخورده یعنی افرادی دارای خصوصیات روحی مشترک و یکسانی هستند چون هر خصوصیت روحی رابطه خاصی میان لفظ و معنا ایجاد می‌کند مثلاً اگر موسیقی بخواهد حالی را در افراد ایجاد نماید بایستی به خصوصیات افراد و ویژگی‌های انواع موسیقی توجه نمود؛ چراکه چنین امری موجب می‌گردد حالاتی متفاوت در افراد پدید آید. در محیط‌های بسته که طبیعت افراد یکسان است و تنوعی صورت نپذیرفته و عوامل بیرونی

آنها را رنگارنگ نموده است، ممکن است این احتمال داده شود که افراد دریافت‌شان از حوادث طبیعی یکسان باشد و با شنیدن یک لفظ معنای خاصی به ذهنشان بیاید و با شنیدن موسیقی خاص یا رنگی خاص حالتی خاص برای همه آنها تداعی شود که در این موارد ممکن است مسأله دلالت که، یک امر جمعی است برای همه آنها شکل بگیرد؛ اما در محیط‌هایی که تنوع دارد چنین امری ممکن نیست، چون دریافت‌های افراد از لفظ با یکدیگر متفاوت است. بر اساس چنین نظریه‌ای دلالت متوقف بر وضع نیست بلکه امر ذاتی است که با لفظی معنایی به ذهن می‌آید. اگرچه چنین نظریه‌ای به ادبا انتساب داده شده است؛ اما معلوم نیست که چنین نظریه‌ای قائل داشته باشد و تنها چنین نظریه‌ای به سلیمان بن عباد بصری نسبت داده شده است (قائمه، ۱۴۱۸، ۶۱/۱) که بر فرض صحت چنین انتسابی معلوم نیست که مقصود وی چیست؟ آیا مقصود وی این بوده که دلالت ذاتی است یا این که مناسبتی وجود دارد، چنان که برخی از اصولیان آن را به عنوان یکی از احتمالات در باب این نظریه مطرح نموده‌اند (سبحانی، ۱۴۲۴، ۴۴/۱).^۱ این مطلب در بحث واضح جای طرح دارد که آیا الفاظ را به آنها یاد داده بودند یا این که نهاد طبیعی در درونشان بوده که خودبخود به دنبال لفظ، معنا هم می‌آمده است، بدون آن که آموزش به معنای فعلی و قراردادی باشد یا این که اصلاً آیا لفظ داشته‌اند یا نه؟

۳-۱-۲ اشکالات نظریه ذاتی بودن دلالت الفاظ بر معانی

نظریه ذاتی بودن دلالت الفاظ بر معانی دارای اشکالاتی است که در ادامه بیان می‌شود:

۱- اشکال اساسی چنین نظریه‌ای براساس تعریف آن، این است که اگر چنین رابطه ذاتی‌ای میان لفظ خاص با معنای خاص برقرار است؛ چرا در زبان‌های مختلف از لفظی خاص، معنایی را در

^۱ « يمكن تفسير القول بالعلقة الذاتية بين اللفظ والمعنى بوجه آخر، وهو أن التبع يكشف عن أن الإنسان كان يسمي الحيوانات بأصواتها كالمهدد، واليوم، والحمام، والصفور، والهره، كما يستند في حكاية الأفعال والحركات إلى أصواتها، كالدق، والدك، والشق، الكسر، الصرير، الدوى، النهيق، ولأجل ذلك ربما يمكن أن يقال: إن كل إنسان بما هو مفطور على إظهار ما في ضميره، كان ينتخب لإبراز ما في ضميره ألفاظاً يری بينها وبين معانيها مناسبة خيالية أو وهمية كالمشابهة في الشكل والهيئة وغير ذلك من المناسبات، فما هو لفظ الهبولي فإنه بمعنى «المادة الأولى» لكن يستعمل العرف الخاص في الموجود المهيّب، لما يراه بين ذلك اللفظ والمعنى من مناسبة وهمية وبذلك يجاب عما يقال بأنه لو لا العلة الذاتية بين اللفظ والمعنى يلزم الترجيح بلا مرجح، وذلك لما عرفت من أنه يكفي وجود التناسب الوهمي والخيالي وغيرهما في انتخاب اللفظ ولا يحتاج إلى المناسبة الذاتية». (سبحانی، ۱۴۲۴، ۴۴/۱).

می‌یابند که در سایر زبان‌ها یا اصلاً معنایی برای آن لفظ دریافت نمی‌شود و یا معنایی متفاوت از آن فهمیده می‌شود (مظفر، ۱۳۷۵، ۱۰/۱).

۲- اشکال دیگر مربوط به تغییراتی است که در معانی الفاظ صورت می‌پذیرد که گاهی لفظ میان چند معنا حقیقتاً مشترک است، چنان‌چه در الفاظ مشترک این چنین است؛ گاهی معنای لفظ حقیقتاً تبدیل به معنای دیگر می‌شود که با توجه به وجود یا عدم ارتباط میان آن دو منقول یا مرتجل خواهد بود و گاه معنای حقیقی لفظ کنار گذاشته می‌شود و در معنای مجازی استعمال می‌گردد. براساس ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنای خاص خود تحقق هر یک از این امور محال است زیرا لفظ علت برای معنای خود لحاظ گشته است درحالی که چنین اموری به وفور در لغات یافت می‌شود (شهرکانی، ۱۴۳۰، ۶۲/۱).

۳- اگر دلالت الفاظ بر معانی ذاتی بود، وضع نمودن، امری بآغوی محسوب می‌گردید؛ چراکه بر اساس این نظریه دلالت لفظ بر معنا همانند دلالت دود بر آتش است (سبحانی، ۱۴۲۴، ۴۴/۱).

۴- در صورتی که مقصود از این نظریه، ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا نباشد بلکه مقصود وجود مناسبت میان لفظ و معنا باشد، در چنین حالتی امکان رد آن به این شیوه میسر نخواهد بود؛ زیرا افراد سایر زبان‌ها از چنین لفظی به چنین معنایی منتقل نمی‌گردند؛ لذا چنین رابطه ذاتی‌ای میان لفظ و معنا نیست بلکه بایستی این‌گونه اشکال نمود که وجدان مبین این نکته است که اگر عرب زبان‌ها هم شرایط مذکور را داشتند چنین معنایی را متوجه نمی‌شدند؛ لذا دلالت ذاتی به این معنا نیز قابل پذیرش نیست (نائینی، ۱۳۷۶، ۲۹/۱).

۲-۳- اعتباری بودن دلالت الفاظ بر معانی

ذاتی نبودن دلالت لفظ بر معنا به‌طور کلی بر دو قسم است که اصولیان نسبت به این نظریه دارای دو دیدگاه مختلف هستند، به این صورت که گاهی یک گروه، نظر گروه دیگر را نفی می‌کنند و گاهی گروه دیگر هر دو نظریه را پذیرفته است (اراکی، ۱۳۷۵، ۶/۱).

۳-۲-۱ - نظریه وضع

برخی از اصولیان درباره نحوه ارتباط لفظ با معنا با عدم پذیرش نظریاتی همچون قول به مناسبت ذاتی و نظریه تعهد، قائل به نظریه وضع گردیده‌اند (اصفهانی، ۱۳۵۲ق، ۸) و وضع را نوعی ارتباط خاص لفظ با معنا از طریق اختصاص یا تخصیص دانسته‌اند بدون آن‌که درباره کیفیت چنین اختصاصی توضیحی دهند، بلکه آن‌را به وضوح و اگذار نموده‌اند (فانی، ۱۴۰۱ق، ۳۲/۱؛ مشکینی، ۱۳۷۴، ۲۸۷) در حالی که اشکالات اساسی‌ای در باب نظریه وضع وجود دارد؛ از جمله آنکه واضع در این موارد کیست؟ اگر واضع از جنس بشر است، چه کسی است و چگونه بشر متناهی می‌تواند الفاظ نامتناهی را برای معانی نامتناهی جعل نماید؟ علاوه بر این که اختصاص یافتن لفظی به معنایی نتیجه وضع است نه خود وضع (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ۴۱/۱).

برخی از اصولیان که قائل به وضع بوده‌اند در مقام پاسخ به هویت واضع این‌گونه بیان نموده‌اند که بایستی واضع خداوند متعال باشد؛ چراکه خداوند متعال نامتناهی و بر هر امری قادر است؛ لذا وضع الفاظ و معانی نامتناهی توسط خداوند متعال صورت می‌پذیرد. محقق نائینی در دفاع از چنین نظریه‌ای، وضع مذکور را متفاوت با امور تشریحی و تکوینی می‌داند؛^۱ چراکه قطع به عدم چنین وضعی وجود دارد و در ادامه این‌گونه این نظریه را توضیح می‌فرماید که مراد از واضع بودن خداوند متعال این است که حکمت بالغه خداوند اقتضای ابراز مصادیق از طریق الفاظ را دارد، چنان‌که برخی دیگر از اصولیین با اشاره به برخی از آیات^۲ (الرحمن/۴) چنین مطلبی را تأیید می‌نمایند (حلی، ۱۴۳۲ق، ۳۸/۱)؛ لذا

^۱. این که سنخ چنین عملی نه تکوینی و نه تشریحی باشد ظاهراً قابل قبول نیست؛ چراکه افعال به صورت حصری به دو این قسم منقسم می‌گردد و امکان ندارد امر سومی وجود داشته باشد که در زیر مجموعه هیچ‌یک از این دو قرار نگیرد بلکه وضع مذکور را می‌توان از افراد وضع تکوینی قرار داد، چنان‌که مرحوم خوبی در رابطه با نامعقول بودن چنین امری این‌گونه می‌فرماید: «یظهر ان دعوی کون الوضع وسطاً بین الأمور التکوینیة الواقعیة و الجعلیة لا یمکن المساعدة علیها ضرورة انه لا واسطة بین الأمور الواقعیة و الجعلیة و التخصیص و ان کان بالهام إلهی كما فی جملة من افعال العباد أيضاً إلی ان حقیقته لا تخلو من ان تكون من الواقعیات أو الاعتباریات الجعلیات و من ثم ذهب جمع إلی ان الارتباط المزبور امر اعتباری و وجوده انما هو باعتبار المعبر» (خوبی،

۱۳۵۲، ۱۱/۱).

^۲. «عَلَّمَ الْبَيَانَ»

بایستی به نحوی کاشفیت الفاظ از معانی به خداوند استناد پیدا کند که می تواند در قالب های گوناگونی همچون وحی به انبیاء، الهام مستقیم به بشر و یا قرار دادن آن در طبایع شان صورت پذیرد به گونه ای که به طور فطری از الفاظ برای مقاصد خود استفاده نمایند و بی تردید قرار دادن لفظی خاص برای معنای خاص بایستی مرجحی داشته باشد تا ترجیح بلامرجح لازم نیاید و نیازی نیست که مرجح آن به ذات لفظ برگردد تا دلالت الفاظ بر معانی ذاتی باشد، چنان که چنین نظریه ای به سلیمان بن عباد نسبت داده شده است (نائینی، ۱۳۷۶، ۳۰/۱-۳۱؛ مظفر، ۱۳۷۵، ۹/۱-۱۰).

۳-۲-۲- نظریه تعهد

ظاهراً اولین اصولی ای که قائل به نظریه تعهد گردیده است مرحوم نهایندی می باشد. ایشان در توضیح این نظریه می فرماید: وضع عبارت از تعهدی است که از جانب واضع صادر می گردد به گونه ای که هرگاه اراده تفهیم معنای خاصی را داشته باشد از لفظ خاصی استفاده می نماید و تفهیم به مخاطب از طریق الفاظ زمانی صورت می پذیرد که مخاطب علم به چنین تعهدی توسط واضع پیدا نموده باشد (نهایندی، ۱۳۲۰، ۲۶؛ نجفی اصفهانی، ۱۴۱۳، ۶۲؛ کمره ای، بی تا، ۱۸-۲۰).

برخی از اصولیین وضع را عبارت از تعهد دانسته اند بدون آن که نیاز باشد شخص خاصی واضع آن باشد بلکه واضع می تواند تمام افرادی باشند که لفظ را استعمال می کنند (خویی، ۱۳۵۲، ۱۲/۱). بر این اساس نیازی نیست که برای دفع اشکال عدم امکان وضع الفاظ نامتناهی برای معانی نامتناهی، واضع را خداوند متعال دانست. برخی در این راستا نظریه تعهد را مختص وضع تعیینی می نمایند و در موارد وضع تعیینی تعهد واضع را پس از کثرت استعمال قرار می دهند (طباطبایی قمی، ۱۳۷۱، ۹/۱).

اشکالات نظریه تعهد

۱- از جمله اشکالاتی که بر نظریه تعهد وارد می گردد آن است که اگر وضع عبارت از جعل، تعهد و ایجاد علقه میان لفظ و معنا است چگونه در یکی از اقسام وضع یعنی وضع تعیینی می توان قائل به وجود تعهد گردید در حالی که در چنین وضعی تعهدی وجود ندارد بلکه اختصاص لفظ به معنا از

طریق کثرت استعمال قهراً حاصل می‌گردد به گونه‌ای که پس از آن، از اطلاق لفظ چنین معنایی به ذهن تبادر می‌کند (نائینی، ۱۳۷۶، ۲۹/۱).

۲- در چنین نظریه‌ای که وضع را به معنای تعهد می‌داند در واقع میان نفس وضع و غایت آن خلط شده است؛ چراکه تعهد مذکور پس از وضع صورت می‌پذیرد تا وضع واضع از لغویت خارج شود؛ لذا وضع عمل خاصی است که تعهد به دنبال آن می‌آید نه آنکه وضع نفس تعهد باشد (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ۴۲/۱).

۳- اگر حقیقت وضع تعهد باشد لازم می‌آید که هر مستعملی واضع گردد؛ چراکه هر مستعملی از طریق تکلم به لفظی خاص به دنبال تفهیم معنا است و التزام به چنین امری اگرچه توسط برخی از اصولیین پذیرفته شده است (خویی، ۱۳۵۲، ۱۲/۱)؛ اما امر بعیدی به نظر می‌رسد (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ۴۲/۱).

۴- نظریه تعهد نیازمند شخص خاصی می‌باشد که لفظی را برای معنایی قرار دهد، درحالی‌که چنین تعهدی از جانب کسی در تاریخ یافت نمی‌شود و مجلسی برای وضع الفاظ منعقد نگردیده است، علاوه بر این که چنین وضع و تعهدی با توجه به کثرت الفاظ و معانی و نامتناهی بودن آن امر ناممکنی است؛ چراکه بشر متناهی نمی‌تواند بر امر نامتناهی احاطه پیدا کند (خویی، ۱۳۵۲، ۱۱/۱). در صورتی که فرض امکان چنین احاطه‌ای بشود باز هم اشکال مرتفع نمی‌گردد؛ چراکه رساندن دفعی چنین تعهدی به تمام افراد بشر عادتاً امر محالی است و تدریجی بودن چنین تبلیغ و ایصالی نیز بی‌فایده است؛ زیرا نیاز بشر به الفاظ برای تأمین مقاصد امر ضروری می‌باشد به گونه‌ای که حفظ نظام بشر متوقف بر آن است؛ لذا این سؤال به ذهن می‌آید که چگونه قبل از دریافت تعهد مذکور از طریق الفاظ به مقاصد خود دست یافتند. بنابراین وضع به معنای تعهد و ایجاد علقه میان لفظ و معنا توسط شخص خاصی همچون یعرب بن قحطان نمی‌تواند مورد قبول قرار گیرد (نائینی، ۱۳۷۶، ۲۹/۱).

۵- اگر حقیقت وضع، تعهد است افرادی که نسبت به وضع آگاهی ندارند همانند کودکان چگونه از الفاظ استفاده می‌کنند در حالی که ادراکی از تعهد در نزد آنها موجود نیست؟ در حالی که نظریه تعهد مدعی است که اگر گوینده تعهدی نداشته باشد تصدیقی حاصل نمی‌گردد در حالی که کودکان از افعال تصدیقی استفاده می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و تأثیر می‌پذیرند مگر آنکه در دلالت تصدیقی کودکان این‌گونه اشکال نمود که آیا کودکان واقعاً تصدیق می‌کنند و رفتار کودک بر اساس آگاهی است یا این‌که بدون ادراک و تصدیق عمل می‌کنند؟ و یا در صورتی که کودکان تصدیق می‌کنند آیا از همان طریق معمول تصدیق می‌کنند؟ مثلاً کودک ممکن است نسبت به جملات حالت شرطی پیدا کند، وقتی جمله‌ای را می‌شنود بدون توجه به نوع مخاطب ناخودآگاه عکس‌العمل نشان دهد که یکی از راه‌های حصول تصدیق عادت کردن است. در صورتی که تصدیق کودکان از طریق معمول اثبات گردد، دفاع از نظریه تعهد مشکل می‌گردد (صدر، ۱۴۱۸، ۲۱۰/۱؛ شهرکانی، ۱۴۳۰، ۵۲/۱).

۶- ضرورتی در التزام به تعهد وجود ندارد؛ چراکه مجرد جعل لفظ در مقابل معنا به انگیزه انتقال کفایت می‌کند، چنان‌که علائم راهنمایی رانندگی جعل می‌گردد تا مخاطب از طریق آن به مقصود جاعل پی برد بدون آنکه نیازی به تعهد واضح در آن باشد (اصفهانی، ۱۳۷۴، ۲۴/۱؛ سبحانی، ۱۴۲۴، ۴۳/۱).

۷- اشکال دیگر در باب عدم امکان وجود الفاظ مجازی بر اساس این نظریه است بدین صورت که معنای تعهد، این است که واضع متعهد گردیده است لفظ را در معنای موضوع‌له خود به‌کار ببرد و هیچ‌گاه آن را در معنای مجازی استعمال ننماید در حالی که عرف الفاظ را در معنای مجازی نیز به‌کار می‌برند (صدر، ۱۴۱۸، ۲۱۰/۱؛ شهرکانی، ۱۴۳۰، ۵۲/۱).

به‌نظر می‌رسد که این اشکال وارد نباشد؛ چراکه نظریه تعهد نیز قائل به امکان استعمال در الفاظ مجازی است و تعهد واضع به استعمال لفظ در معنای موضوع‌له منافاتی با استعمال لفظ در معنای مجازی ندارد؛ چراکه تعهد واضع مربوط به استعمال الفاظ در معنای موضوع‌له بود که می‌توان از طریق

علاقه‌هایی میان معانی حقیقی و مجازی ارتباط برقرار نمود بدون آن‌که بر تعهد واضح در استعمال لفظ در معنای خود در شرایطی که علاقه‌ای وجود ندارد خدشه‌ای وارد شود؛ به عبارت دیگر تعهدات واضح دو مرحله دارد که در مرحله اول واضح متعهد گردیده که در شرایط عادی لفظی را در معنای خاص استعمال کند و در مرحله دوم به جهت وجود علاقه‌هایی میان معنای اول و دوم لفظ را از معنای اول به معنای دوم به جهت وجود قرائن منصرف نماید.

۳-۲-۳- نظریه اقتران

مُبدع نظریه اقتران یا تقارن، شهید صدر می‌باشد که معتقد است دلالت الفاظ بر معانی ذاتی نیست بلکه چنین دلالتی اعتباری است و به جهت اشکالاتی که بر نظریه وضع و تعهد وارد می‌گردد شامل هرگونه وضعی نمی‌گردد. در این نظریه وضع و اعتبار مبتنی بر قانون تکوینی می‌گردد که در ذهن بشر وجود دارد و آن این است که هر گاه میان دو شیء ارتباط مؤکدی صورت پذیرد از آن پس هرگاه تصور اول به ذهن آید تصور دوم نیز به ذهن خطور می‌کند؛ چراکه تصور اول، به جهت مقارنت پیشین و مؤکد با تصور دوم، آن تصور را مطالبه می‌کند. چنین ارتباطی میان دو تصور گاهی به صورت مسامحی صورت می‌پذیرد چنان‌که ارتباطی میان شنیدن صدای غرش و تصور شیر پدید می‌آید که نتیجه تقارن طبیعی و فراوان این دو با یکدیگر است. گاهی ارتباط دو تصور با یکدیگر با عنایت واضح صورت می‌پذیرد به‌گونه‌ای که واضح میان لفظ و معنا ارتباطی خاص برقرار می‌کند تا افراد از شنیدن لفظ به معنای آن منتقل گردند (صدر، ۱۴۱۸، ۱/۲۱۰-۲۱۱).

اشکالات نظریه اقتران

۱- یکی از اشکالات این نظریه در رابطه با وضع تعیینی مطرح می‌گردد؛ چراکه براساس این نظریه انس و مقارنت ذهنی میان لفظ و معنا موجب می‌گردد که افراد از لفظ به معنا منتقل گردند در حالی‌که در وضع تعیینی انس و علاقه میان لفظ و معنا پس از وضع و کثرت

استعمال ناشی از وضع پدید می‌آید؛ لذا در وضع تعیینی چنین نظریه‌ای جای ندارد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ۴۷).

۲- در این نظریه هیچ ارتباط تکوینی و واقعی میان لفظ و معنا برقرار نگردیده است در حالی که در بخش بعدی در تبیین نظریه مختار این مطلب اثبات می‌گردد که پس از تخصیص یا اختصاص لفظی به معنای خاص ارتباطی واقعی میان این دو در عالم هستی واقع و شواهدی بر چنین تأثیراتی اقامه می‌گردد.

۴- تبیین نظریه رابطه تکوینی لفظ و معنا

نظریه رابطه تکوینی لفظ و معنا مبتنی است بر این که ربط ذاتی میان لفظ و معنا اجمالاً قابل پذیرش است؛ اما دلالت ذاتی به هیچ وجه قابل پذیرش نیست چنان که نظریه منتسب به ادبا دلالت لفظ بر معنا را ذاتی می‌دانست. ذاتی بودن رابطه لفظ و معنا گرچه اشتباه است؛ اما نکات مفیدی در آن یافت می‌شود. در رابطه با ذاتی بودن دو بحث قابل طرح است. بحث اول این است که آیا رابطه لفظ و معنا ذاتی است؟ بحث دوم آن است که آیا دلالت ذاتی وجود دارد یا نه؟ چرا که دلالت تنها رابطه ذاتی‌ای که به معنای علم و آگاهی انسان‌ها می‌باشد، نیست بلکه رابطه‌ای ذاتی است که انسان‌ها از آن آگاه باشند و علاوه بر آن به وسیله آن از لفظ به معنا منتقل گردند.

۴-۱- رابطه تکوینی لفظ و معنا در مرحله وضع

سؤال آغازین در باب رابطه تکوینی لفظ و معنا این است که آیا فارغ از آنکه انسان‌ها معنای الفاظ را بدانند رابطه ذاتی بین لفظ و معنا برقرار است؟ اگرچه برخی اصولیان نفی چنین رابطه‌ای را مسلم و بدیهی گرفته‌اند (نهاوندی، ۱۳۲۰، ۲۷) اما به نظر می‌رسد که چنین دیدگاهی صحیح نباشد.

رابطه تکوینی میان لفظ و معنا دو تفسیر دارد: هر لفظ به خصوص یکی رابطه تکوینی با معنای به خصوص دارد به طوری که تخلف ناپذیر است. به نظر می‌رسد کسی قائل به این احتمال نباشد چون همه می‌دانند هر لفظی را در معانی دیگر نیز می‌توان به کار برد؛ اما اگر علقه‌ای میان الفاظ با معانی تحت شرایط خاصی برقرار گردد، می‌توان پس از آن روابطی تخلف ناپذیر از لحاظ فلسفی برای چنین

رابطه‌ای قائل گردید، چون بر اساس مبانی فلسفی هر دو موجودی که با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، رابطه‌شان بر اساس روابط علی و معلولی به علت العلل برمی‌گردد به گونه‌ای که یکی علت و دیگری معلول یا بر عکس یا هر دو معلول علت ثالثی می‌باشند (طباطبایی، ۱۳۹۴، ۶۰۱/۳). به‌عنوان نمونه اگر در متن واقع ارتباطی تکوینی میان لفظ کتاب و معنای آن نبود نبایستی در سلسله واقعه این دو به یکدیگر متصل می‌گردیدند و یا این‌که اگر لفظ علی با فرزندی که در اتاق نشسته هیچ ارتباطی نداشته باشد نباید پدر، او را با اسم علی صدا نماید؛ لذا حتماً در سلسله علی و معلولی مجموعه اموری بوده تا این‌که این ارتباط میان لفظ علی و آن شخص صورت پذیرفته است و براساس این روابط حتی برگی که بر روی زمین می‌افتد سلسله عللی داشته تا این برگ خاص با قسمت خاصی از زمین مرتبط گردد. لذا طبق این قاعده فلسفی تمام موجودات عالم با یکدیگر مرتبطند چون همگی معلول علتی در بالاتر از خود می‌باشند. لذا الفاظ هم به‌عنوان یکی از مصادیق معلول با معانی بایستی چنین ارتباطی داشته باشند. البته بایستی به این نکته توجه داشت که این رابطه‌ی تکوینی در شرایط خاص غیر از آن رابطه ذاتی است که ادعا می‌شود و به‌صورت تخلف‌ناپذیر میان لفظ و معنا در تمام شرایط موجود است؛ لذا اشکالی که بر نظریه ذاتی بودن ارتباط لفظ با معنا در تمام شرایط مطرح می‌گردد بر نظریه مذکور وارد نمی‌گردد. اشکال آن بود که اگر این لفظ با این معنا یک رابطه غیرقابل تخلف دارد؛ چرا در زبان‌های دیگر معنای دیگری دارد؟ این اشکال تنها بر ذاتی بودن رابطه لفظ با معنا در تمام شرایط وارد می‌گردد؛ اما بر نظریه مذکور چنین اشکالی وارد نیست؛ زیرا این لفظ با این معنا به‌خصوص در شرایط زمانی و مکانی خاص طبق سلسله عواملی به یکدیگر گره خورده است که طبق قاعده ضرورت علی و معلولی بایستی چنین ارتباطی تحقق پیدا کند بدون آنکه تخلف پذیر باشد.

رابطه ذاتی به این معنا که بیان گردید، وجود دارد و در بسیاری از مباحث دارای ثمراتی مهم است مثلاً در علوم غریبه از طریق اسم شخص و نزدیکانش خصوصیات شخص کشف می‌گردد (مجلسی، ۱۴۱۴، ۴۰/۱). در حالی‌که اگر الفاظ با معانی پس از وضع واضح ارتباطی ذاتی برقرار نمی‌نمودند و

تنها در اثر وضع واضح میان الفاظ و معانی علقه برقرار می‌گردد، این علقه اعتباری صرف می‌بود و امکان نداشت از اموری اعتباری خصوصیات واقعی عالم هستی کشف گردد. شاید یکی از تفاسیر «الاسماء تنزل من السماء» (حرانی، ۱۳۷۶، ۴۸۵) این باشد که هر کدام از اسماء ولو بی اصل و اساس باشد همچون لفظ خشایار اما یک سلسله علل در عوالم بالا دارد تا با نفس خاصی مرتبط گردد. چنان‌که برخی کشف وقایع عالم از طریق حرکت اعضای بدن حیوان را توسط مرتاضان هندی امر عجیبی ندانسته‌اند بلکه با مشاهده هر تغییری، به واسطه ارتباط مستقیم و غیر قابل تبدلش با اجزای نظام هستی می‌توان به تغییرات دیگر هستی پی برد (حسینی تهرانی، ۱۴۲۵، ۶۲۶).

بر اساس قبول چنین رابطه‌ای میان الفاظ و معانی یکی از سؤالاتی که ممکن است به ذهن خطور کند آن است که با توجه به تکوینی بودن رابطه لفظ و معنا چگونه افراد نسبت به انتخاب اسامی نادرست برای فرزندان خود توسط خداوند مورد بازخواست قرار می‌گیرند به گونه‌ای که یکی از حقوق شرعی فرزند انتخاب اسم نیکو قرار داده شده است؟ (کلینی، ۱۴۰۷، ق، ۴۹/۶) پاسخ آن است که در این سؤال تشریح با تکوین خلط شده است و بازخواست نسبت به عالم تشریح است و ممکن نیست از لحاظ تکوین شخص را در جهت اسم‌گذاری نادرست مورد بازخواست قرار داد؟ چنان‌که شخصی که دروغ می‌گوید قطعاً عواملی تکوینی طبق روابط علی و معلولی تخلف ناپذیر روی داده تا دروغ گفتن رخ داده است؛ اما هیچ‌گاه مؤاخذه دروغگو توسط شارع امری قبیح تلقی نمی‌گردد؛ چرا که مؤاخذه مربوط به عالم تشریح بوده و شخص با اختیار اقدام به انتخاب اسم نادرست یا دروغگویی نموده است و از لحاظ ربط، چنین اقدام نادرستی با نفس شخص مختار مؤاخذه موجه می‌گردد.

۴-۲- رابطه تکوینی لفظ و معنا پس از آگاهی نفوس از وضع

بخش پیشین مربوط به سلسله عواملی بود که پیش از وضع رخ می‌نمود تا ارتباطی تکوینی در شرایط خاص میان لفظ و معنا صورت پذیرد در گام پیش‌رو به این پرداخته می‌شود که بعد از تحقق

۱. «قال رسول الله (ص) حق الولد علی والده إذا کان ذکراً أن یستفره أمة و یتحسّن اسمها». پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: حق فرزند بر پدر این است که مادر فرزند را گرامی بدارد و اسم نیکو برای وی برگزیند.

وضع چه ارتباطی میان نفوس انسانی با الفاظ و معانی محقق می‌گردد؟ بر اساس روابط تکوینی مذکور این آثار تنها مختص به رابطه تکوینی میان لفظ و معنا نمی‌گردد بلکه به حسب اطلاع نفوس از وضع، از طریق چنین رابطه‌ای تأثیراتی بر نفوس انسانی نیز گذاشته می‌شود؛ یعنی الفاظ بعد از وضع و اطلاع یافتن مستعمل نسبت به این لفظ، الفاظ در نفوس افراد تأثیراتی ایجاد می‌کند. رابطه تکوینی میان لفظ و معنا مربوط به پیش از علم نفوس به الفاظ بود که از طریق آن مسأله ترجیح بلامرجح حل می‌گردید و لفظ به معنایی خاص اختصاص می‌یافت؛ اما رابطه کنونی به حسب اطلاع نفوس از وضع ایجاد می‌شود. این دو ارتباط اثرات تکوینی آن از سویی در محاسبات علوم غریبه و از سوی دیگر در شریعت مشاهده می‌شود چنان‌که پیامبر اکرم (ص) در قبال علایم دین‌های تحریف شده حساسیت شدیدی از خود نشان می‌دادند (کوفی، بی‌تا، ۲۵۰). به‌عنوان نمونه اگر شخصی به زبان چینی سخن کفرآمیزی را بر روی لباسی بنویسد؛ اما فارسی زبانان آن را متوجه نشوند؛ اما آثار تکوینی آن برای کسی که این لباس را می‌پوشد و از معنای آن بی‌اطلاع است همچنان پابرجاست و نمی‌توان به جهت عدم اطلاع از دلالت آن و قراردادی دانستن رابطه لفظ و معنا، تأثیرات تکوینی آن را انکار نمود. همان‌طور که لفظ الله از قداست برخوردار است (نجفی، ۱۴۲۱، ۱۵۴/۳) به‌گونه‌ای که حتی اگر شخصی معنای آن را نداند و از آن استفاده نماید آثاری نورانی و واقعی به‌دنبال آن پدید خواهد آمد و اگر از روی جهل این اسم شریف مورد هتک حرمت قرار گیرد آثار تکوینی ظلمانی و سوئی را در پی خواهد داشت چه شخص از معنای لفظ آگاهی داشته باشد یا نه؛ چراکه رابطه تکوینی تابع علم و جهل افراد و صرف قرارداد نیست.

رابطه تکوینی بعد از وضع یعنی نفوس انسان‌ها از دریچه لفظ با آن معنا ارتباط می‌گیرند و از آثار واقعی آن تأثیر می‌پذیرند و به تبع آن تأثیراتی در عالم هستی ایجاد می‌گردد. اگر این فرض پذیرفته شود که انسان‌ها از چنین تأثیراتی استثناء می‌گردند؛ اما نمی‌توان تأثیرات الفاظ بر باقی موجودات عالم

۱. «أَنَّ النَّبِيَّ (ص) رَأَى عَلَى بَعْضِ أَرْوَاحِهِ سِرّاً فِيهِ صَلِيبٌ فَأَمَرَ بِهِ فَفُصِّصَ وَقَالَ فِيهِ قَوْلًا شَدِيداً». پیامبر اکرم (ص) بر روی لباس برخی از همسران خود شکل صلیب را مشاهده نمود؛ لذا امر نمود که آن را با قیچی ببرند و با تندی باو برخورد نمودند.

را انکار نمود. مثلاً ملائکه لفظ الله تعالی را دوست دارند و در جایی که نمادی از آن باشد تردد می نمایند (حلی، ۱۴۰۷، ۲۸۶) و یا این که در علوم غریبه الفاظی خاص را با ارقام عجیب و غریبی که انسان های عادی آن را در نمی یابند و هیچ دلالتی برایشان ندارد در یک مربع می گذارند و از طریق آن مشکلاتی را برای افراد پدید می آورند یا موجبات دفع بلا را فراهم می نمایند چون واقعاً این جدول با آن زبان خاص و اعدادی که نوشته شده است و زبانش را انسان های عادی نمی دانند؛ اما موجوداتی در عالم معنای آن الفاظ را درک می کنند؛ لذا از این چنین جدولی خرسند یا ناراحت می گردند و به تبع مفاد نیکو یا ناپسند آن آثار خاص تکوینی بر انسان ها بار می شود (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ۹۷/۳). اگرچه لفظ به تنهایی خصوصیتی ندارد ولی ارتباط آن با معنا قراردادی محض نیست چون در صورت قراردادی بودن نباید چنین آثار خاص تکوینی ای صورت پذیرد و یا در مکان ها اثری داشته باشد چنین آثاری حاکی از تأثیرات واقعی لفظ در عالم هستی است که در ورای مستعمل لفظ می توان آن را یافت.

بر این اساس دلالت ذاتی لفظ بر معنا به جهت اشکالاتی که بر آن وارد است قابل دفاع نمی باشد؛ اما این اشکالات ارتباط تکوینی و ذاتی لفظ و معنا را نمی تواند زیر سؤال ببرد. سؤالی که در این زمینه به ذهن خطور می کند آن است که اگر رابطه ذاتی و تکوینی قبل از وضع هم موجود بوده، پس چرا مختص به بعد از وضع و شرایطی خاص می گردد؟ پاسخ آن است که اگرچه استدلالی برای وجود این ارتباط در بعد از وضع نمی توان ارائه نمود؛ اما قرائن و شواهدی برای آن وجود دارد؛ چرا که به حسب قضایای خارجیه قبل از این که لفظ یا نشانه خاصی برای معانی مقدس و مبارک یا ضاله و نامبارک وضع گردد قبل از وضع چنین آثاری بر آن بار نمی شود؛ اگرچه موجوداتی ملکوتی اطلاع دارند که این علامت نماد چه چیزی در آینده خواهد شد ولی کسانی که در عالم پایین هستند و از مقتضیات این عالم خبر دارند تنها زمانی نسبت به این الفاظ واکنش نشان می دهند که چنین وضعی صورت پذیرفته باشد. چنانچه اگر لفظ یا علامتی معنای خوبی داشته و بعد به معنای بدی انتقال پیدا کند تأثیرات آن متفاوت می گردد و تعارضی میان آثار رخ نمی دهد چون هر یک مختص به زمان خاصی بوده است،

یعنی آن امر تکوینی بازه زمانی می‌تواند داشته باشد که در شرایط خاصی عمل می‌کند و ذات لفظ به تنهایی بدون شرایط رابطه تخلف ناپذیر با معنا برقرار نمی‌کند.

۳-۴ - بی‌نیازی واضح از مناسبت ذاتی لفظ و معنا

نکته آخر در باب چنین نظریه‌ای آن است که آیا پس از ربط ذاتی لفظ و معنا با یکدیگر آیا واضح نیز بایستی علم به چنین مناسبت ذاتی داشته باشد؟ ممکن است این‌گونه به ذهن آید که واضح نیز بایستی علم وضع داشته باشد؛ چراکه اگر چنین علمی نداشته باشد ترجیح بلامرجح لازم می‌آید. در اشکال به چنین پاسخی این‌گونه می‌توان گفت که اگرچه ترجیح بلامرجح محال است؛ اما هیچ ضرورتی ندارد که مرجح آن در نزد واضح ذاتی باشد بلکه ممکن است واضح علم به مناسبت ذاتی لفظ و معنا نداشته باشد و در عین حال به خاطر مسائل جانبی و بیرونی لفظی را بر لفظ دیگر نسبت به معنایی ترجیح دهد، چنان‌که برخی از اصولیان در پاسخ به اشکال ترجیح بلامرجح در رد نظریه ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا به چنین نکته‌ای اشاره نموده‌اند (خویی، ۱۳۵۲، ۱۱/۱)؛ لذا وجود مرجح ملازم با علم به مرجح نیست؛ واضح ممکن است مناسبت ذاتی را نداند در حالی که مناسبت ذاتی در متن واقع وجود داشته باشد.

نتیجه‌گیری

با توجه به اشکالاتی که بر نظریات ذاتی و اعتباری بودن دلالت لفظ بر معنا وارد می‌گردد، بایستی قائل به نظریه ذاتی بودن رابطه لفظ و معنا گردید به‌گونه‌ای که از یک‌سو در این نظریه دلالت لفظ بر معنا ذاتی نیست؛ لذا اشکالات ذاتیت دلالت لفظ بر معنا بر آن وارد نمی‌گردد و از سوی دیگر نیازمند وضع است؛ اما پس از وضع دارای آثاری واقعی و تکوینی می‌گردد؛ لذا این نظریه رابطه میان لفظ و معنا را اعتباری محض نمی‌داند تا اشکالات اعتباریت دلالت لفظ بر معنا بر آن وارد گردد. از جمله شواهد دال بر صحت این نظریه آثار واقعی است که بر الفاظ مترتب می‌گردد چنان‌که در علم جفر از طریق اسم افراد، خصوصیات واقعی‌شان به دست می‌آید و در شریعت مقدس اسلام نسبت به اسامی

متبرکه حساسیت خاصی وجود دارد به گونه‌ای که قرائت قرآن کریم که حاوی الفاظی مقدس است موجب نورانیت مکان می‌گردد و در مقابل الفاظی که معانی کفرآمیز و ناپسند دارند موجب کدورت و ظلمت می‌گردند.

منابع

✽قرآن کریم

- ۱- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۴ق)، الاعتقادات، چاپ دوم، قم: المؤتمر العالمي للشيخ المفيد.
- ۲- اسلامی، رضا (۱۳۸۷)، قواعد کلی استنباط، چاپ دوم، قم: موسسه بوستان کتاب.
- ۳- اراکی، محمدعلی (۱۳۷۵)، أصول الفقه، چاپ اول، قم: انتشارات موسسه در راه حق.
- ۴- اصفهانی، علی نقی (۱۳۵۲ق)، الإفاضات الغروية فی الأصول الفقهية، ج اول، نجف: مکتبه الرافدین.
- ۵- اصفهانی، محمدحسین (۱۳۷۴ق)، نهاية الدراية فی شرح الکفاية، ج اول، قم: سيد الشهداء.
- ۶- اصغرپور، محمد (۱۳۹۸)، نگاهی نوبه رابطه لفظ و معنا در نظر آخوند خراسانی، فقیهانه، ۱۰، ۶-۲۵.
- ۷- افشار، سجاد (۱۳۹۳)، مبانی معناشناختی حقوق اسلامی، فقه و اصول، ۹۸، ۹-۳۰.
- ۸- امامی، علی اکبر؛ یوسفی نژاد، حجت (۱۳۹۷)، رابطه لفظ و معنا در زبان فارسی، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ۱۲۳، ۵۶-۵۸.
- ۹- ایروانی، علی (۱۴۲۲ق)، الأصول فی علم الأصول، ج اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۰- حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین (۱۴۲۵ق)، روح مجرد، ج دوم، مشهد: انتشارات علامه طباطبائی.
- ۱۱- حرانی، حسن بن علی (۱۳۷۶)، رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ج دوم، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- ۱۲- حلی، احمد بن محمد (۱۴۰۷ق)، عدة الداعی و نجاح الساعی، ج اول، قم: دار الکتب الإسلامی.
- ۱۳- حلی، حسن بن یوسف (۱۳۹۴)، الجوهر النضید، ج اول، قم: انتشارات بیدار.
- ۱۴- حلی، حسین (۱۴۳۲ق)، أصول الفقه، ج اول، قم: مکتبه الفقه و الاصول المختصه.
- ۱۵- خوش منش، ابوالفضل (۱۳۹۶)، رابطه لفظ و معنا در ساختار نظم آهنگ قرآن کریم، کتاب قیم، ۱۷، ۷۷-۱۰۰.
- ۱۶- خویی، ابوالقاسم (۱۳۵۲)، أجود التقريرات، ج اول، قم: انتشارات مطبعة العرفان.
- ۱۷- رازی، محمد بن محمد (۱۳۹۴)، تحرير القواعد المنطقية، ج اول، قم: انتشارات بیدار.

- ۱۸- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۴ق)، إرشاد العقول الى مباحث الأصول، ج اول، قم: موسسه امام صادق(ع).
- ۱۹- شهرکانی، ابراهیم اسماعیل (۱۴۳۰ق)، المفید فی شرح أصول الفقه، ج اول، قم: انتشارات ذوی القربی.
- ۲۰- صدر، محمد باقر (۱۴۱۸ق)، دروس فی علم الأصول، ج اول، قم: موسسه النشر الاسلامی.
- ۲۱- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۹۴)، نهایه الحکمه، ج سوم، چاپ اول، قم: انتشارات امام خمینی.
- ۲۲- طباطبایی قمی، تقی (۱۳۷۱)، آراؤنا فی أصول الفقه، ج اول، قم: انتشارات محلاتی.
- ۲۳- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۳)، رجال الطوسی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- ۲۴- فانی اصفهانی، علی (۱۴۰۱ق)، آراء حول مبحث الألفاظ فی علم الأصول، ج اول، قم: انتشارات رضا مظاهری.
- ۲۵- فضل الله، محمد حسین (۱۴۱۹ق)، من وحی القرآن، ج اول، بیروت: دار الملائک.
- ۲۶- قانصوه، محمود (۱۴۱۸ق)، المقدمات و التنبيهات فی شرح أصول الفقه، ج اول، بیروت: دار المورخ العربی.
- ۲۷- عاملی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق)، مشرق الشمسین و إکسیر السعادتین، ج اول، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة.
- ۲۸- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، ج اول، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- ۲۹- کمره ای، محمدباقر (بیتا)، أصول الفوائد الغرویة فی مسائل علم أصول الفقه الاسلامی، ج اول، تهران: مطبعه فردوسی.
- ۳۰- کوفی، محمد بن محمد (بی تا)، الجعفریات- الأشعثیات، ج اول، تهران: مکتبه نینوی الحدیثة.
- ۳۱- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، بحار الأنوار، ج اول، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- ۳۲- مجلسی، محمد تقی (۱۴۱۴ق)، لوامع صاحبقرانی، ج اول، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- ۳۳- مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۷۴)، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، ج اول، قم: انتشارات الهادی.
- ۳۴- مظفر، محمد رضا (۱۳۷۵)، أصول الفقه، ج اول، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- ۳۵- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸ق)، انوار الأصول، ج اول، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب(ع).

- ۳۶- ملکی میانجی، محمدباقر (۱۴۱۴ق)، مناهج البیان فی تفسیر القرآن، ج اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳۷- نائینی، محمد حسین (۱۳۷۶)، فوائد الأصول، ج اول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۳۸- نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵)، رجال النجاشی، ج اول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۳۹- نجفی، محمد حسن (۱۴۲۱ق)، جواهر الکلام فی ثوبه الجدید، ج اول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
- ۴۰- نجفی اصفهانی، محمد رضا (۱۴۱۳ق)، وقایه الأذهان، ج اول، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام.
- ۴۱- نجم آبادی، ابوالفضل (۱۳۸۰)، الأصول، ج اول، قم: موسسه آیه الله العظمی البروجردی.
- ۴۲- نهاوندی نجفی، علی بن فتح الله (۱۳۲۰ق)، تشریح الأصول، ج اول، تهران: میرزا محمدعلی تاجر طهرانی.
- ۴۳- هاشمی شاهرودی، محمود (۱۴۳۱ق)، اضواء و آراء؛ تعلیقات علی کتابنا بحوث فی علم الأصول، ج اول، قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامی.
- ۴۴- _____ (۱۴۲۶ق)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، ج اول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت.